

مول

بهداد

قسمت اول

۱

اواخر ثور ۱۳۰۳ بود به قول فرنگی مآب ها اردیبهشت ماه . حال و هوای بهار همه جا را سرشار و پر و لبریز کرده بود. کوچه باغ های گل انگیز اطراف شهر پر از بوی بید مشک و توت تازه بود . گل زرد و مورد نمی دانید چه غوغایی بر پا کرده بود . یزد هنوز تَف نکرده بود. گرما عقرب زیر گلیمی بود که هنوز خط و نشان خود را نشان نداده بود. گاه بادهای سیاه خوفناک تمام شهر را در شن و ماسه و آتش فرو می برد. تموس سیاه می شد. تیفون همه جا را در خود غرق می کرد. بله به قول یزدی ها تیفون و تموس و به قول بچه قرطی های طهران طوفان. آسمان کبود می شد و گاه به سرخی می زد. همه جا کبود و سرخ و سیاه می شد. در های اطاق ها را می بستند. با این همه ، همه اطاق ها پر از گرد و خاک ضخیمی می شد. پغری می بست . طوفان خبر نمی کرد. گز نکرده می برید کسی جرات و دل و جگر آن را نداشت که در کوچه های تاریک و باریک که گاه «آشتی کنان» بود عبور کند. ماتم بود اما عادت بود . به قول قدیمی ها ظلم بالسویه عدل بود. این تیفون برای همه بود. سوگ بود.

شهر را در افسانه لوط و عاد و ثمود فرو می برد. شرباف و تاجر و کاسب و فعله نمی شناخت. هیچ رحم و عطوفتی نداشت.

هنوز افتاب سوزان شهر را در خود نمی سوزاند. بام های خشت و گلی، آجرهای کف حیاط خانه های اعیانی، سل ریزه ها، آب های درون حوض ها، خلاصه همه شهر در تب و تاب نمی سوخت. هنوز کسی به فکر رفتن به ده بالا و طزرجان و سخود و نیل بردستان ومشا و بید خوید نبود. هنوز می شد هوای شهر را تحمل کرد. مگر می شد که کسب و تجارت را رها کرد و از الان به یزد به بیلاقات رفت؟ تازه مگر شر باف ها و کاسب معناهای جزء می توانستند به بیلاق بروند. اگر کسی سرش به کلاهش می ارزید و قورباغه اش آواز ابو عطا می خواند به باغ یا باغچه ای در یکی از بیلاقات داشت و یا اگر می توانست برای دو سه ماهی باغچه ای یا باغی را در یکی از بیلاقات درجه دو سه اجاره می کرد ولی مگر شر باف کون لختی که شکمش را با آب کشک و نان خشک کپک زده پر می کرد و در کارگاه های نمود شربافی با رتیل و عنکبوت و بالشت مار هم بستر بود می توانست تابستان را از شهر خارخ شود و به بیلاق برود. او باید هوای زمخت و خشک و وحشتناک و داغ شهر را تحمل می کرد و به خود می قبولاند که او یک شرباف بدبخت کورمکور است. و دائم این تصنیف قدیمی زیر لبش زمزمه می شد: /گر به یزد آیی و شر بافی کنی/سنده از کونت درآید جفت جفت/ در باغهای اعیانی داخل و اطراف شهر مانند باغ معین و باغ رحیم آباد و باغ های نجف آباد و باغ مشیر فصل گل کردن گل زرد و مورت ها و در آمدن نرگس و لاله بود. الواط ها و الدنگ ها همه جا سرو کله شان پیدا می شد. بطری عرقی و منقلی و وافوری و خانمی یا پسری هر جایی زندان را به کار می آمد. مطرب و نغمه ای و تازی و تبوری و دایره ای و عربانه ای و پلویی و بوی روغن گوسفندی و قیمة

ای یزدی و باقلایی که تازه به دست می آمد بساط همه گونه آدمی را پر می کرد.تجار زادگان و ملاکین در باغ های مفرح خود مهمانی های پر آب و رنگی راه می انداختند. بازار عکاسی آب و رنگی گرفته بود. خانمی را که بلند می کردند در باغی می بردند مخصوصا اگر آن خانم از اشراف و اعیان زادگان بود و بساط عکاسی هم روبراه بود جوانان و مردان می نشستند و خانم را در میان خود جا می دادند و عکسی می گرفتند تا به یادگار از آن ها در صحیفه روزگار باز بماند. هل مقدم گل کرده بود . دختر زیبایی که پدرش ورشکست شده و این راه افتاده بود و صحبت آن و زیباییش همه جا را پر کرده بود. این مساله باعث ناراحتی خیال حاجی من کاظم مقدم شده بود. آبرویی در کار بود. او بزرگ خانواده بود .تاجر اول شهر بود داستان هل همه جا را پر کرده بود. اما آنچه که بیش از همه چیز در مجالس گل کرده بود داستان ریاست جمهوریت و سلطنت رضا خان سردار سپه بود.از هر گوشه ای نغمه ای بلند می شد تشکیلی و ضد تشکیلی. مستبد و مشروطه خواه به قول معروف به هر طرف بادش می دادند باد می زد. امروز مستبد و فردا مشروطه خواه . امروز طرف دار رضا خان و فردا شاکی از انگلیسی ها که با سردار سپه سر و سری دارند. به الواط و اشرار نمی شد اعتمادی کرد هر روزی به دنبال یکی راه می افتادند کافی بود با یکی از این الواط و اشرار سلام و علیکی بکنی ک ... می گذاشتند. / با مردم زمانه سلامی و والسلام / تا گفته ای غلام توام می فروشند / می گفتند سه شب قبل وقتی رضا گربه بچه باز معروف شهر دستمالی تخم مرغ گرفته به باغ خود می برد اون وقت ها که پلاستیک و پاکت و این جور چیزها وجود نداشت. گلابی یا سیبی یا تخم مرغی را که می خریدند در دستمالی گذارده دستمال را گره زده با خود به خانه می بردند. رضا گربه که دستمال تخم مرغی با خود به باغ خود می برده با احمد آقا پسر حاج من رضا تاجر اردکانی که

برورویی داشته برخورد کرده و به او گفته بود که مرا ماچ کن اما پسر تاجر اردکانی با غیظ رو برگردانده و رضا گریه دستمال پر از تخم مرغ را توی صورت پسر حاج من رضا پرتاب کرده بود. اما همه این حرف ها و قصه ها یک طرف و جار و جنجال حکومت سردار سپه و خوشحالی که مردم از بر چیده شدن بساط دزد بازار لوطی ها و یاغی ها و راهزن ها و دزدها و گردنه گیر ها داشتند يك طرف. از طرف دیگر صحبت شکست ریاست جمهوریت رضا خان و داعیه سلطنت او همه محافل اعیان و اشراف را پر کرده بود در حالی که شعریاف ها تنها به فکر شکم خود بودند. گشنگی و بدبختی و تیره روزی جایی برای حب علی و بغض معاویه در دل آن ها نگذاشته بود...

بخش اول

۲

جناب خان هر وقتی میخواهد بر سر دهاتش برود اول استخاره میکند! آنهم نه یکی! زمان ناصرالدین شاه وقتی مردم می خواستند مسافرت بروند نوکر با قلیان با خودشان می بردند، این اندازه امان و امنیت در کل مملکت بود. اما

حالا خان اول می‌رود نزد آقا جعفر روضه خان که قدمش مبارک است و به او خیلی اعتقاد دارد هر وقت می‌خواهد برود به طزرجان یا باندرون یا انار یا بافت خلاصه هر کجا که می‌خواهد برود باید استخاره کند. تا زه به این آقا من جعفر روضه خان هم اعتنای کافی ندارد، می‌رود پهلوی آخوند ملاباجی که سابقاً آوازه خوان بوده و توبه کرده و خیلی مجرب است. تازه با رای آخوند ملاباجی هم مساله تمام نمی‌شود. بی بی اعتقاد چندانی به این استخاره‌ها ندارد و می‌گوید آدم باید با فکر باشد. همه اش صحبت از فکر و عقل است. تازه باز هم وقتی خان عازم مسافرت می‌شود سه چهار تا تفنگچی با سه چهارتا نوکر با پیشتو باخودش برمی‌دارد. او ابتدا در شب حرکت نمی‌کند! فقط روز روشن طوری سفر را ترتیب می‌دهد که شب در یکی از قلعه‌های وسط راه بخوابد. همه از رعیت و بقال و عطار و جهود و گور و بابی و مسلمان اولاً در شب در شهر خودشان از خانه خارج نمی‌شوند، ثانیاً از شهر هم که برای مسافرت راه می‌افتند جز تنبانشان با خودشان چیزی برنمی‌دارند هر مجلس و محفلی که می‌بینی هر جایی که حرفی و صحبتی است صحبت از رضاخان سردار سپه است. می‌گویند انگلیس‌ها برای آنکه پول تو صندوق بیت المال مملکت باشد و رضا خان بتواند جلوی بلشویک بازی را بگیرد دست از پشتیبانی شیخ خزعل هم برداشتند. رضا خان روانه عربستان شده تا نفت عربستان که ابواب جمعی شیخ خزعل و خانهای بختیاری هست وارد بیت المال مملکت بکند تا بتواند قشون را تقویت کند. فکرش را بکنید مردم که می‌خواهند مثلاً رئیس عدلیه که می‌خواهد به عربستان برود باید به عراق عرب برود و از راه بصره به محمره برود و از آنجا برود به خاک مملکت، راست و دروغش را نمی‌دانم. می‌گویند سردار سپه شیخ خزعل را برده تهران تحت نظر کار سمیتقو هم که می‌گویند یک طرفه شده ایل شکاک هم که چه ظلمی کردند می‌رفتند به

دهات و دهها زن مردم را به گاییدن می دادند و بی عصمت میکردند.

کلی سیاست انگلیس عوض شده هر روزی انگلیس های نامرد و نالوطی که روی سیل شاه فجر نقاره می زنند سیاستی دارند وقتی که روس ها شکست خورده و روسیه بلشویک بازار شده بود به فکر آن افتادند که قفقاز و ترکستان را هم از روسها بگیرند. دیگر چه احتیاجی بود که دو تا راهزن درست کنند که منطقه روسها را نا امن کنند شروع کردند به برچیدن بساط دزد بازار وثوق الدوله که میگویند عقل کل است و از او تو سیاه تر پلتیک زن پیدا نمی شود. ماشاءالله خان کاشی را برد تهران که او را سردار کند و حاکم گیلان یا خراسان کند ولی او را برد بالای سر دار بابای او را هم که شاید چهل سال بی ناموسی و دزدی و گوش بری که کاری نکرد که هیچکس نکرده باشد بطوری که دل گرگ هم کباب می شد بالای دار برد. قبل از آن انگلیس ها از ترس روسها و آلمانی ها برای نایب حسین و ماشاءالله خان کارد و چنگال نقره پیشکش می فرستاد تفنگ ورنو می فرستادند. سیاست شان عوض شد شدند گرگ مردم خوار دمار از روزگار نایب حسین و ماشاءالله خان درآوردند بعدا که روسها دو مرتبه جلو افتادند و بلشویک ها تا رشت و انزلی آمدند و قشون به کمک میرزا کوچک خان جنگلی فرستادند سیاست انگلیس باز هم عوض شد هر روز یک رنگی یک طرحی مثل آفتاب پرست می شوند. امروز مخلص و چاکر فردا عاشق و کشته پس فردا قاتل جون. این است سیاست انگلیس بد مذهب .

کلنل پسیان هم که در خراسان یاغی بود البته می گفتند که حب وطن دارد کلکش را کردند. ولی چه فایده حب وطن چه به درد می خورد وقتی که حب وطن داشتی اما نتوانستی مملکت را اداره کنی و از هر گوشه یکی یاغی بلند شد چه فایده ، قوام السلطنه برادر وثوق الدوله کلنل را

سر برید. خود این قوام السلطنه هم می گویند داعیه سلطنت داشت و می خواست کودتا کند رضا خان او را روانه اروپا کرد خیابانی هم که این همه داعیه وطنیه داشت چکار توانست بکند مخبر السلطنه که خودش افکار وطنی دارد چند تا امنیه فرستاد تو زیرزمین کلکش را کردند و به آن جایی فرستاد که عرب نی می اندازد. میرزا کوچک اهل جنگ بود و بلشویک ها را دور خودش جمع کرد بلشویک ها قشون به گیلان فرستاده بودند انگلیسی ها با پلتیک قرارداد نفوذیه در داخل مملکت به روس ها دادند. با روس هم صلح شد صفا شد و قشون روس هم از رشت بیرون رفت میرزا کوچک خان هم رفت تو جنگل یخ زد عجب سیاستی دارند این انگلیسها. این رضاخان هم با جمع اجتماعیه ساخت و پاخت کرده آن ها هم می گویند سردار سپه می خواهد مملکت را آباد کند. باید دور او جمع شد عامیون هم با او شده اند حالا سیاست رضاخان است یا انگلیس ها معلوم نیست یا هر دو می گویند ایرج شازده ساخته "امیدی جز به سردار سپه نیست." جهنم کل مملکت بیفته دست انگلیس از این دزد بازار و نا امنی و فلاکت و قحطی و گشنگی خلاص بشیم جهنم ما که از این مشروطه خیری ندیدیم، جهنم که حکومت مستبده بشود سگ صاحب رضاخان هم بشود شاه مستبده توی این مشروطه بازار و انگلیس بازی خشتک مردم را هم از پایشان در میآورند، فکر نان کن که خربزه آب است. مشروطه چه به درد ما میخورد توی این مشروطه چوب تو آستین ما کرده اند رنگها همه گهی، به جای مواجب اجر به نوکر دولت می دهند. امروز مشروطه خواه فردا مستبد. می گویند باز هم ایرج شازده ساخته به هر تغییر حالی مستعدند. گهی مشروطه و گه مستبدند. تازه می گویند این رضاخان خیلی خیالات دارد میخواهد کارخانه قماش و قند بیاورد و هر گونه فکر و خیالی در فکر این قزاق سیر می کند این شازده های قجر که زناشون جنده و

خودشان ... نی هستند مداخل مملکت را صرف ساخت قصر و کاخ و عمارت و حرمسرا و تجملات کردند ۱۷ شهر قفقاز و ترکستان را به روسیه دادند هرات را هم به انگلیسها دادند حالا ما شده ایم غلام انگلیس و روس اگر این رعیت را چوب و فلک نکنی کار نمی کند فقط به فکر کلفتی نان و نازکی کاراست.

این احمد شاه هم یا مشغول پول جمع کردن و جنده بازی یا گردش در اروپا است. آب هم که از ناخنش نمی چکد این فرخی ما هم که این همه دم از آزادی و مشروطه خواهی میزند پروگرامش چیست؟ همین فحش به رضاخان آب از ته تیره است اساس کار خراب است، احمد شاه چه کار برای مملکت می تواند بکند؟ ایرج شازده که خودش هم از قجر است میگویند که به عارف آوازه خوان گفته: / شاه ما گنده و گول و خرف است / فکر شاه فطنی باید کرد / تازه این ایرج شازده عرق شازدگی دارد، با رضاخان آبش تو یک جو نمی رود با قاجار و سلطنه و دوله و ممالک آب غربال کردن است و سیلی بر باد زدن.

ما احتیاج به قلدری مانند رضاخان قزاق داریم عجب هیکلی عجب سبیلی عجب مرتیکه شجاعی فکر نان کن که خربزه آب است. هرچی لات و الدنگ و الواط و ارادل و اوباش نالوطی از کار در رو شده مشروطه خواه و مستبد از قبل مشروطه نونشون افتاده تو روغن صد رحمت به دوره ناصرالدین شاه، ظلم بود مستبد بود اما اینقدر مشروطه بازی و آخوند بازار و دزد گردنه گیر نبود. این جاست که باید به قول آخوند ها گفت النعمتان مجهولتان الصحه و الامان ...

بخش اول

۲

رحیم خان بر خلاف پدرش حال و حوصله سیاست را نداشت. دل و جگر این کارها رو نداشت. سرش بوی قورمه سبزی نمی داد. همیشه با خود می گفت زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد. سیاست توی کله اش نمی رفت. نه هوشش قد می داد و نه خاطرات خوشی از سیاست داشت. آخر برای چی این قدر آدم کشی و قتل و بست نشینی، دعوای عاشورا و تاسوعا، قمه کشی و توطئه و دوز و کلک. این ها توی کلش نبود. او که عرضه پدرش را نداشت. بالای طویله اش اتاق بسازد و حکومت را برای تحقیرش به آن جا دعوت کند. او که دل و جرات و جریزه، هادار دودور سیاست را نداشت. او که اهل این حرف ها نبود که در غوغای مشروطه و استبداد از ترس مشروطه چی ها کنار خانه اش برج بسازد و تفنگ چی بگذارد و کوه سنگ ریزه مردم را که به طرف برج خانه اش سرازیر می شد در خاطر نگیرد و راحت و آرام بخوابد. دنیا یک غاز. این قدر النگ دودونگ. او که افراسیاب نبود که کمچه را وارد ریغن کند و دمار از رستم و سهراب در آورد. زندگی را عشق است! خانم بلند کن برو طزر جان! او از پس از دست پدرش تو سری خرده بود سیاست رامفت و مافنگو هم نمی خرید... دادن خرج بواسیرش نمی ارزد. بر خلاف بیشتر مردان شهر که دنبال

زن و پسر خوشکل می افتادند او تنها به فکر چشم چرانی و هرزه بازی بین زن ها بود. نگاهش را توی صورت آن ها لک می کرد و زل میزد و به بی بتگی و پخمگی شهرت یافته بود . در شهوت هم معمولا کاری جز به جلو نداشت . از سرویس کردن دهن و شکاف تنگ و این ها هم لذتی نمی برد. مگر وقتی که زنش بی بی مروارید دچار حیض و نفاس می شد و به ناچار کار به جاهای باریک می رسید و زنش هم از دست شهوت او عاجز بود . بی بی مروارید از این کار خان احساس گناه شدید می کرد به طوری که وسواسی شده و وقتی به مستراح می رفت بایستی دو تا کلفت آفتابه های بزرگ مسی را با خود از راجینه ها و پله های مستراح پایین می بردند. در یزد معمولا در خانه های اعیانی مستراح را در زیر زمین و گاه پس از ده ها پله می ساختند تا گند و بو و مگس آن همه جا را پر نکند. تازه بی بی وسواسش شدت گرفته بود. وقت وضو هم باید بارها دست های چاق و ساق های سفید و فربه اش را چند بار آب بکشد . به قول فروید وسواس تعمیم یافته بود. این ها همه حوادث روزگار بود اما توی مطلب چیز های دیگری نیز سر در می آورد. اون وقت ها زن کوتاه و چاق سفید و بلورین با لبان نازک و دماغ قلمی و چال زنخدان و غیغب سفید و شکم سفید چین دار می پسندیدند و زن خان با وجود آن که صورت متناسب زیبایی با چشمان میثی و دماغ قلمی و صورت دلپاز داشت هیکل مردانه درشت داشت و باب طبع او نبود این بود که همیشه سر و کولش می جنبید و فیلس یاد هندوستان می کرد. برادرانش که زن نگرفته و تریاکی شده و با فاحشه و بچه خوشکل زندگی می کردند حال و هوای دیگری داشتند راحت بودند ، آزاد بودند. بهشت آن جاست که کارزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد ولی هر دو برادرش به سفلیس و سوزاک و کوفت افتاده از مردی افتاده بودند و هر روز بد بختی طبیب و دکتر و زهر و چرک و خون داشتند. این

شعر شازده ایرج در محافل عیاش شهر گل کرده بود. «ای خایه به دست تو اسیرم» برادرانش همه به این اسارت دچار افتاده بودند و اگر او هم بدان مبتلا می شد با این زن مسلط مار دو سر دیگر چه می کرد؟

بخش اول

۴

- حاجی من غلوم حسین! جهنم آخرتمون مثل آخرت یزید، سگ رید تو گور بابامون. ما که لحاف کشی کردیم ...! ... کردیم! ... کردیم! اینم بالاش! دعوی سر لحاف ملانصرالدین. زندگی و عرق و شراب و وافور ... ن و ... س . این دوروزه خوش باش! گوه به ریش دنیا . همه دنیا صحبت اسبابه باقیش همه باده. آدم بی اسباب گه به ریش دنیا. شب عید است و یار از من چغندر پخته می خواهد/ خیالش می رسد من گنج قارون زیر سر دارم! بله که گنج قارون زیر سر دارم . بله یار یار خش چغندر پخته هم می دهم. حاجی مندسمال پک دیگری به وافورش زد و ادامه داد « بهار عارضش خطی ز خون ارغوان دارد» ما این چون دسته گل نوبرونه ای می خواهیم. اینم خرج داره . بی خرج و ورج نمی شه! تو دنیا هیچ کاری بدون نوت پیش نمره. دنیا رو آب بیره ما رو خواب میره. حاجی من غلوم حسین! من و تو حالا دیگه سی ساله که رفیقیم. از

هفت هشت سالگی. به هر دری زدیم. وقتی که شاشمون کف کرد بده بستون کردیم. هم دیگه رو ...یم بعد هم که مو افتاد تو زنختدومون دوتایی خش و ناخش شدیم. دنیال زن و دختر و خواهر و بچه مردم... با هزار دوز و کلک و کمبل. گاهی گریه فتوک گاهی سگ دریده. تنزیل! به جهنم که چند نفر به بدبختی افتادند و به نون شب محتاج شدند... به جهنم که از گشنگی و زور بدبختی سقط شدند به ... دادن افتادن. جهنم که فرش زیر پاشون رو فروختن، جهنم که حال و روزشون به جایی افتاد که آفتابه نداشتند تو خلا ... بشورن! جهنم! ما که گلیم مون رو از آب کشیدیم! کلاه اطلس برای فلان بچه ... نی خریدیم. جهنم که از کفتار و سگ تور لاش تر شدیم. مکه که رفتیم. حاجی هم که شدیم! سند ساختیم کله قند هم پیش آ شیخ من کاظم هم بردیم. با آ شیخ من جواد رفیق جونجونی شدیم. مال مردم رو بالا کشیدیم! آب خنکی هم بالاش خوردیم! آبرو دار هم شدیم. همه به همون تعظیم و تکریم می کنند. تو حاجی من غلوم هستی من حاجی مند اسمال! جهنم که از هندجگر خوار هم بی مروت تر بودیم! مروت به چه درد می خوره! انصاف به چه درد می خوره! عرق و شراب و کباب و وافور و جنده و پسر خوشکل! این ها همه حاصل دنیا! انم به ریش دنیای لا مروت! چه کیفی داره این تنزیلی! تنزیلی از هر مالی حلال تره. کی از اون دنیا برگشته؟ که خیر از حور و غلمون و جوی و شیر و عسل و شراب آورده؟ افتادیم تو این بساط تریاک و وافور شراب خلر فارس و عرق انگور رستاق، آخرش هم دیدیم بی زن نمی شه زندگی کرد. تا کی چرک و خون و کثافت. الحمدالله هر دوتامون بلاعقب شدیم! نسلمون ور افتاد!

جهنم! ما یک عمر بدبختی بکشیم و آخرش هم کیف دنیا رو ببینیم و آخرش هم بیفته گیر وارث! تا کی چاشته کلفت و نوکر و تا کی نع و نوع مادر و خواهر . بالاخره نشستیم و عقمون رو روهم گذاشتیم کلامون را قاضی کردیم آدم باید با فکر باشه رفتیم و زن گرفتیم! اونم چه زنی! ترگل و ورگل و شیرین تر از هندونه صادق آباد اما کاشکی که اونا هم مثل حوری بهشتی بی سوراخ بودن که هیچ دورشون نمی گشتیم! سه چهار دقه که پیششون رفتیم سیر شدیم. قیمة یزدی و آلبالو پلو و پسته و شکر خیلی چیز خشیه، مسمی بادمجون و غورغوره و تملۀ خیلی غذای خشیه، قورمه سبزی و لیمو امانی پانزده روز یه بار هم زیادیه! تا کی پیش این زینکه های سلیطه رفتن. عق و اوق و چوس نفسشون رو تو سینه کردن . تیزی هم بالاش. بالاخره تو رفتی تو رحیم آباد منم تو مردآوا باغ خریدیم . تنزلی رو که خدا روحشو شاد کنه خرج خایه کردیم. صیغه ای گرفتیم بچه خوشگلی و در خونه بازی و بساط الواتی هم از سویی جور کردیم . عرق و شراب و وافور مهمونی و مژگونی و سفره گشاده مثل آدمو انسون...! اما رفیق ! با این کسبو تجارتی که ما داریم هفت هشت هزار تومن تنزلی و و ماهی چهار صد پانصد تومن مداخل تو بازار و این ها کفاف خرج ما رو نمی کنه! مداخل کجاست؟ گه خورده سعدی چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن. نه خیر ما نه تنها خرج را آهسته تر نمی کنیم بیشترش هم می کنیم. تیزی به ریش دنیا. مگه عقل آدم پاره سنگ بر می داره صیغه یکی و دو تا و سه تا ، بچه خوشکل یکی و دو تا و سه تا . اما اگر ما هم نداشته باشیم ما هم میشیم مثل معین. دو سه تا بچه پسرک تر و گل و ور گل مداخل لازم داره. آدم باید طوری باشه که

ندونه روزش چطو شو می شه. گاهی به ادا و گاهی به اصول . گاهی به خدا گاهی به رسول . گاهی عرق و شراب و وافور گاهی بچه پسرک و گاهی صیغه پستون شخوک! به درک! به جهنم که از تنزلی ما این مردم رذل و نا نجیب بلا نسبت خر سقط شن! یا تشط حمومشون رو بفروشن این هراتی ها که می گن گنج پیدا کردن و این ثروت به هم رسوندن همین تو این جنگی بود که ظرف چینی و قماش و مرغی انبار کردند و تومنی سه تومن فروختن . به جهنم که شیخ ها بگن اسمشو بذارن احتکار ، ظلم ، نامسلمونی . هم خودشون طرفدار حروم و حلال کردن هستند هم ما . ما راضی و اونها راضی گور پدر هر چی ناراضی . من ریدیم تو گور هر چی سگ بابی اما از وقتی که فهمیدیم بابی ها تنزلی رو حلال کردن توکرشون هم هستیم. چوسی هم به ریششون می مالیم. به درک اسفل السافلین که از تنزلی ما این مردم بی پدر و مادر بی ... خایه سقط بشن ! ما یه عمری حروم و حلال کردیم اگر پاش بیفته آدم هم سقط می کنیم. ما برای چی زنده هستیم... برای این و خایه . هر چی میکنیم برای اینه . من خودم چی شد که کم کم تریاکی و وافوری شدم این کوفت که به جونم افتاد از درد و زجرش به این معجون تریاک و وافور عادت کردم . عجب معجونیه! عجب نعمتیه! می گن خیلی ها تو جنگ که می شه تو شاه مردنی که می شه تو قحطی گرفته از گندم و شلغم که میشه که نون مردمه تا قند و چایی و قماش انبار می کنن طمع می کنن و ورشکس می شن. جهنم مرگ یک بار شیون یکبار آدم رو دو بار تو گور نمی کنن! پای لرز خربزه نشستن هم بی کیف نیست! بهت بگم رفیق هیچ چیز مکیف تر از این پول تنزلی نیست. به جهنم که

فلان سگ صاحبی افلاس نومه طی کنه. عاجز و کور
بشه رفیق! بیا مرد مردونه باشیم . مهر من و تو تو دل
هم رفته» مهری نشسته بر دل بیرون نمی توان کرد
الا به روزگارن» نامرد اونه که عرق نمی خوره دهنشو
آب نمی کشه و نماز با صلوات بلند نمی خونه . ما
همه کاری کردیم. حالا وقتشه کار رو یکطرفه کنیم و «
دادمون رو از مهتر و کهتر بستونیم. « یادته که آه در
پرده جگر نداشتیم آه نداشتیم که با ناله سودا کنیم.
پر گاه هم تو بساطمون پیدا نمیشد از راه ... دادن
زندگی می کردیم. حرف منو شنفتی. بالاخره حالا تو
تاجر هستی منم هم تاجر هستم . حاجی آقا سلام .
ما که هر نجاستی کردیم بگذار این نجاست رو هم
بکنیم . کمتر از گربه نیستیم که خاک هم روش می
ریزه...

بخش اول

۵

آقایی که شما باشید جناب اجل اکرم امجد حاجی آقا غلوم
حسین عمده التجار والاشراف و الاعیان ! نون حروم خوردن !
لقمه حروم تو دهن گذاشتن خیلی خشه ! خیلی مزه داره.

همون حرفی که شازده ایرج راجع به اون بچه پسرک گفته که «حب نبات است پدر سوخته ، آب حیات است پدر سوخته ...» در مورد مال حروم این حرف شازده بیشتر صدق و روایت می کنه ! مال حروم جگر آدمو حال میاره! آب و رنگ میاره! آبرو میاره! عزت میاره! اعتبار میاره! مزش مثل نون خونه پزیه که تازه از تنور داغ در آورده باشندا! روشم تخم شاهدونه و زنجفیل و نعنا و پودونه و گلپر پاشیده باشن! به به چه مزه ای داره! مثل توت سیاه تازه نوبرونه طزرچون می میونه! که از همون اول خیلی سیاه و خشه. مال هر چی حروم تر باشه خش تره . مثل همون توت سیاه طزر چون که هر چه سیاه تر باشه خش تره! به به چقه خوبه. آدم تو سیاه باشه! ظاهرا موقر و ساده و مودب و مظلوم ، باطن از شمر و یزید جانی تر و خونخوار تر و لعین تر! خولی هم به آدم حسرت بیره. « چنین کنند خسروان چو کرد باید کار » حالا درست یادوم نیست شعر چی چی بود! یه جاییش عیب دراه نمی دونم کلمه ها رو جابه جا می کنم ، وزنش عیب داره! قافیش عیب داره! درست نمی فهمم! آدم وقتی سواد درست و حسابی نداره شعرهایی هم که مشنوو یه جاییش عیب و ایراد پیدا می کنه، پاش لنگ می شه! همیشه خدا بیامرزدش آ شیخ مند حسین این بیت رو موخوند ! خدا بیامرزدش! عجب مرد رند نازنین پاک و پاکیزه ای بود. پشت سر مرده بد گویی نکنیم! یادته موگفت هر کاری میخند بکند شرعی بکند! همه کاری با شرع! موگفتم خیلی خب آ شیخ! ما میخم خیلی کارها بکنیم که پیر صاحب شرع را در بیاریم او نوقت چطور مطابق با شرع باشه؟! موگفت ها! چه کار میخید بکنید؟! به من بگد نترسد! تا حالیتون کنم! موگفتم! آخه ما خیلی کارهای بد می خیم بکنیم! موگوفت آخه چه کار؟! نترسید بگد با من راه و چاه و درز و پيله این رو بتون نشون می دم ! کار نیست که نشد داشته باشه! خداوند بندگانش رو از هیچ راهی نومید نمی

کنه! بالاخره راهشو نشون میده . موگفتم مثلا ما می خیم ک... هم بیداریم ! این کار رو چه طرزی شرعی بکنیم! یادته ! موگفت ها! راه داره! خداوند ملک الوهابه! راه همه کاری رو نشون داده! از سر گناه و تقصیرات همه بندگان هم در میگذره . هزار بار گناه کبیره بکنی توبه بکنی هزار بار هزار بار گناه بکنی باز توبه بکنی خدا می بخشدت! راه داره! هر کاری راه داره! لواط هم می خواد بکند راه داره چاه داره! خدا خودش راهش و نشون داده! چاهش رو هم نشون داده! تقیه اصل اصل شرع مقدسه ! هر که تقیه کنه جاش تو بهشته! آدم برای حفظ جونش هر کاری بکنه کار خشی کرده جاش تو بهشته . اگر سلطان ظالم رو هم مدح کنی تقیه کنی! جات تو بهشته؟! برای اینکه اولاً جونت رو حفظ کردی ثانیاً ظلم و فساد رو زیاد کردی و ظهور امام زمان رو نزدیک کردی ! جای تو تو فردوس برینه ! پهلوی حور و غلمون! کنار جوی شراب و عسل و شیر و شکر! وقتی آدم در ترس و وحشت باشه! در عذاب باشه! حالا در عذاب اخیه خودش عذاب بزرگیه ! وقتی جونت در خطر باشه از نظر شرع هر کاری میشه کرد! وقتی که جون آدم در خطر باشه از دین و ایمون همم میشه گذشت ! حاجی غلوم حسین پرهیزکار با نماز و کتاب که شما باشید این آخوندها بیشتر شون دین و ایمون درست و حسابی دارن. خیلی پاک و پاکیزه هستند... درست هستند. خیلی درست ایمون هستند. اما این آ شیخ مند حسین بهت بگم رفیق بر خلاف بیشتر آخوند ها دین و ایمون درست و حسابی نداشت . اگر از من بشنویی به هیچی چیز معتقد نبود. نه به خدا نه به رسول نه به جهنم و نه بهشت، نه هیچ چیز دیگه! نه وجدان نه شرافت نه روح نه مروت نه به انصاف نه به هیچ معتقد نبود. بیشتر این آخوندها راسته حسینی هستند. خیلی دین و ایمونشون قرصه! فکری به جز خدمت به خلق و خدا ندارند اما بعض هاشون خیلی به ندرت! مثل این شیخ آ مند حسین دکون باز می

کنند. به قول حاجی من صادق طبیب! خدا روحشو شاد کنه!
الماس تو گورش بباره! خداهش بیامرزه عجب نازنین بود! چقه
آدمارو از مردن نجات داد. همون سال وبایی اون بود که منو از
سقط شدن نجات داد! مگفت آخوندا بیشترشون بهشتیندا!
اما اگر توشون بد بیفته خیلی بد می افته! وعاظ الشیاطین
ندا! وعاظ السلاطین ندا! من از وجناتتون موخنم! من غیب
می دونم! از اول فهمیدم شما دوتا پسرک جاهل جوون
میخید بده بستون بکنید! خدا کریمه! هیچ بنده ای رو از
درگاه خودش نا امید بر نمی گردونه! خدا ارحم الراحمینه!
هر کاری میخید بکنید بگد» بسم الملک الوهاب! حالا که
خوب فکر میکنم می بینم که حاجی من غلوم حسین! این آ
شیخ مند حسین به هیچ چیزی غیر از اخیه اعتقاد نداشت
بعینه وعاظ الشیاطین بود! اصلا اون آفریده شیطون بود
مخلوق خدا نبود گفت خب! میخید بده بستون کنید! این که
غصه نداره! فکر دنیا رو نکنید دنیا بر آبه! گدایی عیبی نداره!
عیب اینه که گدا معتبر بشه! شما هر جا که رسیدد خودتون
رو گم نکنید از هیچ کاری و از هیچ چرک کثافتی باک نداشته
باشید! هر چه تونستید در این عالم بکنید! هر وقت هم که
دیدید داره کار خراب میشه و پتتون داره رو آب می افته بید و
بادی بهش بدید! ریشتونو رو حنا ببندید! نترسید دستتون رو
تو حنا بند کنید به موقع خودش در میارید! ابا از هیچ کاری
ابدا! اگر خدا کمکتون نکنه شیطون کمکتون می کنه!
شیطون مقرب ترین بنده درگاه خداوند بود!! البته که آتیش
پاک تر از خاکه! عارش میومد او که از آتیش درست شده در
برابر آدبمزاد هیز دو پاکه از خاک و گل متعفن نجس آفرید
شده سجده کنه! جونوم کاری یادتون میدم که داد خودتون رو
از این دنیایی مافیها که تا به خودت اومدی خاک شدی
بستونید. یکی پیشتو ور می دارید اگه پیشتو گیرتون نیومد
یکی تپانچه بر می دارید بازم گیرتو نیمود یکی کارد سر تیز!
میرد تو یه خرایه! تو یکی شاشگاه! تو یکی بیغوله!

قبرستون! شو که کسی نبینه! اول تو ور مداری پیشتو رو!
تیونچه رو! کاردو! هر آلت قتاله ای که گیرتون اومد! میذاری
پشت مول! پس گرن رفیقت و می گی یالا بده یا موکشمتم!
از نظر شرع مکلفه برای حفظ جونش تسلیم بشه... بعد
نوبت تو می رسه پیشتو رو کارد رو تیونچه رو هر چی که
دستت افتاد میذاری پس گردن رفیقت میگی یالا... بده تو
مجبوری که چه کار کنی؟! فوراً تسلیم بشی! اگه نکنی
مخالف شرعه مخالف اصل تقیه . یادته آ شیخ مند حسین
بلا نسبت هر چی آخونده . موگفت «خوش وقت رند مست
که دنیا داد و عاقبت و غم نداشت!» یادوم نیست موگفت
این بیت مال سعدیه؟ مال حافظه؟ یادم نیست که شعر
درست چی شی بود! همین اندازه می فهمم که وزن و
قافیه اش به هم خورده! من و تو باید بشم رفیق اول ثروتمند
یزد! از ما محترم تر و با اعتبار تر ، خداترس تر از ما تو تجار یزد
پیدا نشه ! از ما محترم تر و با اعتبار تر ... درست تر ایمون
درست تر تواین ولایت ما پیدا نشه . کار کارسونی موکنم که
روزگار یاد نده! یادته که آ شیخ مند حسین نمی دونم بگم
خدا لعنتش کنه یا بیامرزددش. موگفت پسرای جون خش !
جاهل جون همه چی تموم! «رضا به داده بده و ز جبین گره
بردار» دلت خش باشه ! من و تو هم جناب حاجی من غلوم
حسین. عمده التجار و الاعیان و الاشراف کار شرعی موکنم
مثل همیشه! کار غیر شرعی تو کار ما نیست! خمس و
زکات هم می دیم! تو دار المسلمولین می سازی! من هم دار
المجانین! هر دوتاش هم برای شهر ما لازمه! هیچکدومش
رو هم نداره! والسلام! از ما خوشنام تر، از ما با ابروتر، از ما
شریف تر و نجیب تر ، از ما به خدا نزدیکتر کسی تو این شهر
پیدا نمی شه! می گن فرخی ساخته «آنچه را با کارگر
سرمایه داری می کند با کبوتر پنجه باز نمی کند!» چرا که
نکنه ! به گور پدرش ! ریدم تو گور هر چی کارگره هرچی
فعله هر چی رعتییه و هر چی سگ صاحابه دیگه!...

بخش اول

۶

بله! بله! هر کاری راهی داره! ما باسه جو فروش گندم نما
باشیم! جانماز آب بکشیم! باید زیر پای این مردم خر نفهم
بی اوسار صابون مالید! باید کاری کرد که مو بر اندام مردم
سیخ بشه! کار کارستون! موی عزرائیل توش باشه! هر جا
دره ما دالونم! هر جا خره ما پالونم! صلح شد ما تاجر موقرم!
فقط تنزلی میخورم! کسب و تجارت می کنم! جنگ بشه ما
محتکرم انباردارم! اما نه مثل هراتی هاییشینم چینی مرغی
انبار کنم دولا سه لا بفروشم! ما باید کاری کنم یک لا ده لا
بفروشم بیست لا بفروشم! دزد ناشی به کاهدون می زنه!
ما به خزینه شاه نقب می زنیم! ما کالسکه ظل السلطون
می شینم! ما که دندمون نشکسته! ا که عقلمون پاره
سنگ بر داره! ما کل العقلم! شیطون هم از کارمون سر در
نمیاره! ما عقل امین السلطون و ظل السلطون دارم! عقل
اون ها هم به ما نمی رسه! از ما شمر و یزید و معاویه و
خولی و ابن ملجم تر بدتریم! ما ذات اقدس همایون جل
جلاله شیطون هستیم. اما گاهی هم رحم تو دلوم میاد اما
سالی ماهی یک دفعه. می گن در بدترین آدم ها هم جرقه
ای از خوبیه البته در ما هم هست! اما به اندازه ای که
منافعمون اقتضا بکنه. این اخیمون به خطر نیفته. ما باید
مهمونی ها بدم. مزگونی ها بدم. در خونه گشاد و باز.
اشرفی انعام بدم. عرق خوری ها بکنم. خانم بازی ها بکنم.
بچه بازی ها بکنم. این دو روزه دنیا را خوشی ها بکنم! فردا

رو هیچ کس ندیده. امروز را عیش است! دختر از تیره لیلی
پسر از خیل ایاز! وقتی تو مجالس و مهمونی ها برامون بلند
میشن بگم بفرمایید! بفرمایید! ما قابلشو نداریم! قریون
دست و قدمتون! چون نا قابل ما فدای خاک پای شما! نوکرم
! چاکرم! مخلصم! پایین مجلس بنشینیم تا بگن اینا چقه
افتاده هستند! تا ببرنمون کم کم بالا بالا . اگه ما حاجی من
صادق نمیشم و تو قحطی آرد بین نونوا ها پخش نمی کنم
باید ظاهر قضیه رو نگه دارم اما اما چینی و قماش اطلس و
جرجت احتکار کردن صرف نداره بایدکاری کرد که جگر مردم
کباب بشه که کارد به استخون مردم برسه کاری کنم که
مردم برای نون شب به ما محتاج بشن! التماس کنن در
خواس کنن ! تو سیاست داخل بشم! بلبشو راه بندازم!
خبرهای دروغ پخش کنم و مردم گریه بخورن ، اونوقت ما
میام تو میدون ! دست بند طلای زنت رو انگشتر عقیق
مادرت ، گلویند فیروزه خواهرتون طوق زمرد دخترتون یالا فرش
زیر پاتون سماور نوربرنگتون ! کاسه قلیون مرصع ، مزین ،
مصور ناصرالدین شاهیتون! گلدون مرغی قدی آبیتون! یالا!
ما بخشنده هستیم ! سخاوتمند هستیم! دست و دلباز
هستیم! گله گشاد بازی در میارم. ما از روی ترحم با شما
مردم با مروت رفتار می کنیم! از ما با انصاف تر پیدا نمی
شه! چون که قوم و خویش هستیم رفیق قدیم هستیم با
هم در و تخته هستیم تومنی یه قرون کمتر حساب می کنم
. ما مرد خدا هستیم! به حجری که طواف کردم جز خدمت به
مردم هیچ نظر و مراد و مقصودی ندارم! به سر بریده حضرت
سید الشهداء به دست بریده حضرت قمر بنی هاشم ، البته
ما حالا نمیگم گناهی نکردم اما ما همیشه خدا رو در نظر
داشتیم . از همون وقت که دست خودمون را دخیل بستیم
به ضریح حرم مطهر حضرت امیر المومنین قسم یاد کردیم که
تا زنده هستیم کار خلاف نکنیم! بله ما کاری می کنیم یک لا
بیست لا بستونم. تومنی دو تومن و سه تومن که کار مرد

عاقل معقول فرزانه نیست! کار زنیکه هاست! کار مرد رند نیست! خر مرد رندیه! ما میرم سراغ چی چی؟! چیزی که چون مردم به اون بسته باشه! چینی و اطلس و اینا که تجارت نشد! کسب نشد! اینا آب خزینه خوردنه! اینم شد احتکار؟! اینم شد انبار داری؟! ما! گندم احتکار میکنم، جو انبار میکنم، قند انبار می کنم، شکر انبار می کنم، چایی انبار می کنم! ننه من غریبم در میارم. تو دسته های سینه زنی میافتم شهر به هم میریزم! شلوغ پلوغ می کنم! همه رو به جون هم میاندازم! اگه شده با دزدها و گردنه گیرها میسازیم تا هیل هیو بشه هرج و مرج بشه کفر مردم بالا بیاد. مشروطه چی میشم مستبد میکشم. مستبد میشم مشروطه چی میشکم! مردم باید از جانشون سیر بشن ان شا الله جنگ به حدی میرسه که همه کله همدیگر رو بخورن! یادته سال قحطی ناصرالدین شاهی ما بچه بودم که موگوفتن " شاه کج کلا رفته کربلا / نون شده گرون شده یک قرون" یه تا پیره زالی دختر بچوک همسایشو گرفته بود کشته بودو خورده بود! جرم و جنایت بهش بسته بودن! می خواستن از منار میر چماق بندازنش پایین. گفته بود کوشام بدید وقتی اومدم پایین پاکنم برم خونه. این مردم خر سزایی جز این ندارن. همشون خل و دیونه و جاهل و سراپا خرافات هستن. ان شاالله مشروطه بازارها رو دزدی و قافله گیری و تو کوچه آدم و گرفتن نصف شب پول های آدمو استوندنو تمبون آدم رو در آوردن به حد اعلا برسه! بشه روزی که آدم آدم رو شناسه...

بخش اول

V

... هی حاجی مند اسمال طاقچه بالا می داشت و نطق و بیانش بیشتر گل می کرد که این دفعه میان صحبت، حاج مند غلوم حسین با شعف و وحشت افتاد، کلام تو کلام او انداخت و گفت « حاجی! حاجی مند حسین دارم می فهمم که چی شی می خوای بگی! خیلی خب! خیلی خب! ما می شیم اول ثروتمند یزد اما اگه جنگ تموم شد و قحطی و دزد بازار تمام شد و سیبیل کلفتی پیدا شد و مشروطه بازی را بر انداخت که ما ور شکست شدیمچه خاکی تو سرمون کنیم . باید بریم روی تخت مرده شور خونه! همین هم که داریم از دستمون در میره! آب نطلبیده مراده! همین که داریم کم کم با تنزیل و قباله سازی و سند سازی و قلا گیر آوردن و پیر زن و یتیم و گیر آوردن و ملکشون رو ثلث قیمت می خریم بسمونه! زیادیمون هم هست! به ورشکستگی ... سوزی می افتیم! ک... دادن خرج بواسیلش نمی ارزه! ی خوده بیشتر فکرش را بکن! عقل یک نفر یک نفر! عقل دو نفر هزار نفر! پیشواز گرگ که تا نمی شه رفت پیشواز سگ تول هم نمی شه رفت! پتمون وقتی رو اب افتاد چه کار کنیم؟! باید این ملک و آبی هم که داریم بدیم طلبکار و افلاس نومه طی کنیم زنامونم از دستمون می رن. ما میشیم قرموم ساق!... کش خودمون که دیگه جون نیستیم بدیم و مالی که از راه تنزیلی و مال مردم خوری و سر یتیم و بیوه رو کلاه گذاشتن جمع کردیم باید همه رو بدیم دست طلبکار و همه آبرویی و

هر سال کربلا و سامره و مشهد رفتن گیرمون افتاده بدیم به باد هوا . آخر رفیق! بر باد مده ایقده زلف چلفتی/ بیدار که بر بشن مولت یخده شل افته! آخر رفیق رحمی به ما بکن می دنی که من از خودم اراده ای ندارم. اگر من ده بار... میدادم تو یکبار می دادی! آخرش هر حرفی که تو می گی من قبول می کنم .یه خرده بیشتر فکر کن آینده نگر باش. علی آباد هم تو تاریکی هم شهریه آخر این راه هم که می روی به ترکستان است. آخه این راهه که تو نشون می دی. داری زیر پای من و خودت پوست خریزه میاندازی رفیق! هر کاری رسمی داره! راه داره! آروم! کمکمک! به جهنم که مردم از گشنگی مردن و فلانی زن و خواهر و مادر و دخترشون رو همراه فرش زیر پاشون و منقل و حقه تریاکشون فروختن و آرد و قند و شکر و چایی از ما خریدن! ریدم تو گور باباشون! به درک اسفل السافلین! به درکات جهنم واصل بشن! این مردم خرا! این مردم بلا نسبت گاو قاطر که دست راست و چپشون رو نمی فهمن .گه تو گور هر آدم راست و درسته و واقعا مسلمون! اما حرف من بیشتر اینه که این کار برای منو تو عاقبت نداره! جنگ تموم میشه ما ورشکست می شیم! علی میمونه و حوضش! ما باید بریم تو گاو راه دول آب بکشیم بالا. آخر و عاقبت معین را طی می کنیم که افلاس نومه طی کرد بعد هم از مردم پول جمع کر به بهونه رفتن به کربلا تا توبه کنه. به جاش رفت جعبه آواز خرید. با حسن پری تو باغ رحیم آباد با سماور برنجی هنوزم مشغول اخیس و کتکش هم نمی گزه! من و تو معین میشیم. منتهی خیلی ضعیف تر هستیم. یک شب که خوابمون نره تا دو روز مریضم! وافوری و تریاکی! آخرش هم این مالی که داریم سگ خور میشه! اول چاشو پیدا کن بعد منارشو بدزد! به چغور گفتن منار تو ...ت گفت چیزی بگید که بگنجه. حالا ما هم باید کاری بکنیم که بگنجه. من می فهمم . تو مگی صدها هزار تومن رو اعتبارمون قرض و غوله کنیم و گندم و جو

و قند و شکر و چایی انبار کنیم . اما این باد بروته . اما ثروت ما این قدرها نیست. جز این پولی که تنزلی می دیم تو بساطمون پولی نیست. جز این یه خورده ملک و آب و دکون و دستگاه و طاحونه داریم و یه خوره پول تنزلی! رفیق بیا و از خر شیطون بیا پایین ! دست از بولهبوسی و خون طمععی بردار! ناصرالدین شاه هم که آش سرخه حصار می پخت. هزار تا نوکر و وزیر و وکیل داشت! خزینه الماس داشت! ما که نمی تونیم سنگ بزرگ برداریم. سنگ بزرگ علامت بر نداشتن ! ما نمی تونیم ایانچون کار کنیم! ما باید از نمرود تا ستمگر تر باشیم که البته عیبی نداره خیلی هم خوبه! هرچه بیشتر ظلم کنی معتبر تری. این حرف درسته اما اگر مثل نمرود پشه تو بینمون بره چه خاکی تو سر کنیم؟! ما باید هوا و هوس رفتن تو آسمون را فراموش کنیم! همین زن و صیغه و بچه خوشکل که داریم بسمونه از زردک توی ... ظل السلطون کردن دست بردار! رفیق تومنی سه تمون! مثل هراتی ها! همین بسه! از تومنی ده تمون و بیست تومنی دست بردار . گرگ بارون دیده هم نمیتونه از این بارون بگذره. اومد و روس و انگلیس و آلمان صلح کردن. شکر و قند و چایی و گندم و جو تومنی سی تومن تنزل کرد. ما مرد این میدون نیستیم. حالا اگر اول جنگ بود که قیمت ها ایقدر بالاتر نرفته بود . این کار و کرده بودیم حرفی بود. حالا وسطه جنگی که قیمت ها اینقد بالا رفته من صلاح نمی دونم که ما خودمونمون بیاندازیم تو قرض و قوله زیاد و آذوقه انبار کنیم. حالا وقت قر تو کمر انداختن نیست. جوون نیستیم که ... بدیم باید بشیم قرم ساق ، ... کش، ... کش .این زن وصیغه و بچه خوشکل هم از دستمون می ره . م که عقلم قد نمی ده . این راه نیست این چاهه! اگر منم می خاستم این کار و بکنم تو باید جلوی منو می گرفتی و می گفتی مثل مولوی اگر بینی که نابینا و چاه است/ اگر خاموش بنشینی گناه است. رفیق می دونی که از اونجا که از

بچگی ... من می داشتی من در برابر تو سست و بی اراده
هستم. آخرش هم هر چه بگی میکنم. اما من و خودت رو تو
مثل خر تو گل می اندازی...